

## چند نکته درباره ابیات نظامی

-۱-

آقای دکتر بهروز ثروتیان در شماره ۱-۳ سال یازدهم مجله آینده (صفحات ۱۸۱ و بعد)، تحت عنوان «رطب در شعر نظامی» معنائی از بیت:

به خار تلخ، شیرین بسود گستاخ  
چو شیرین شد رطب زنگیست برشاخ  
بدست داده و اعلام کرده‌اند که وقوف بر این معنی، بر اثر مطالعه مقاله آقای سایبانی، (صفحات ۸۷۱ و بعد شماره ۱۲ سال نهم آینده) تحت عنوان «خرمای فین» حاصل شده و بر این اساس «خار تلخ» را خرمای نارس گرفته و «زنگیست» را «رنگیست» خوانده و «رطب رنگ» را «رطب مانند» معنی کرده‌اند و نتیجتاً بیت را بدین صورت معنی کرده‌اند:

«وقتی که خسرو چون خرمای نارس بود و به خار غم‌ها گرفتار گشته از ایران بهازمنستان گریخته بود، من (شیرین) به او دسترسی نداشتm ولیکن حالا که به سلطنت رسیده و شیرین شده مانند رطب بر بالای شاخه است و دست من به او نمی‌رسد».

چنین به نظر می‌رسد که این تحلیل درست نباشد زیرا:

۱- در مقاله آقای سایبانی «خمل» و «کنگ» که مورد استناد آقای دکتر ثروتیان قرار گرفته، جدا از هم معرفی شده است. اولی به معنی میوه نارس خرما و سبز رنگ و تلخ مزه، و در بعضی انواع، شیرین، تعریف شده لیکن دومی که همان خارك باشد، خمل تغییر رنگ داده و ترد و شیرین یا سفت و گس شده، معرفی شده است. بنابراین، این که آقای ثروتیان نوشته‌اند «خار تلخ: خرمای نارس (خمل یا کنگ)» با توجه به مقاله آقای سایبانی درست نیست به عبارت دیگر آن چه به خارك موسوم است «کنگ» است که نه تنها تلخ نیست بلکه به شیرینی وصف شده و بنابراین خار تلخ معنی خارك نمی‌دهد.

۲- در این خصوص که خار به معنی خارك جائی بکار رفته باشد دلیلی و نمونه‌ای ارائه نشده است. در لغت‌نامه خارك را نوعی خرمای نرسیده ثبت کرده‌اند با این قید که: (مؤلف با استشهد به این که الخالع خارك پخته است معتقد می‌باشد که خارك خرمای نرسیده نیست). ر ك لغت‌نامه ذیل: خارك.

۳- به نظر می‌رسد «تلخ» که از بیت موضوع بحث صفتی است برای «خار» بدین اعتبار آمده که خار درخت خرما بسیار گزنده و آزار دهنده است. این معنی در لمس مستقیم نخل محسوس است. و البته فقط طعم خار (تیغ) نیست که تلخ است، تلخی حاصل از گزندگی آن نیز منظور نظر بوده است.

۴- «شیرین شد» به «رطب» اسناد داده شده و «چو شیرین شد رطب...» با توجه به این که «چو» قید زمان است یعنی هنگامی که رطب رسیده و شیرین شد.

۵- بین خار و خرما نوعی طباق و تضاد وجود دارد که شواهد زیر مؤید این

استنباط است:

ولا بد مع الرطب من سلاء النخل، و مع العسل من ابر النحل.

رك: اساس البلاغة زمخشری مادهٔ أ. ب. ز

رطب نباشد بی خار و کتر بی مارا

«فرا الاوی»

بلی کشیدن باید عتاب و ناز بتان

به خرما چه یازی چو ترسی ز خار

«فردوسی»

نشود خرما خار و خار خرما نشود

کار شه به شود و کار عدو به نشود

«منوچهری»

نه گل نه رطب دارد این خار که من دارم

هر خار به باغ اندر دارد رطبی یا گل

«خاقانی»

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم

«سعدی»

«سعدی»

خار است نخست بار خرما

که بی خارم نیابد کس رطب وار

به فیاضی که بخشد با رطب خار

ز من جز خار هیچش بر نخیزد

رطب چینی که با نخلم ستیزد

«نظامی»

رك لغت نامه ذیل: خار و رطب چین و رطب

ع- خار خرما به معنی سیخ خرما رك: لغت نامه ذیل همین ترکیب.

۷- کلمهٔ «زنگیست» به نظر می رسد به همین صورت - مطابق متن - صحیح باشد،

نه به صورت «زنگیست» آنچنان که آقای دکتر ثروتیان نوشته اند. دلیل این استنباط این است که برای چیدن خرما به لحاظ صعوبت عمل، به سبب همان خارهای گزنده زنگیان را به خاطر ورزیدگی و توانمندی بدین کار می گمارده اند. و مؤید این معنی هم شعر نظامی است:

در باغچه گل قصب چین گردن زده «زنگی رطب چین»

یا: کشیده قامتی چون نخل سیمین دو «زنگی» بر سر نخلش «رطب چین»

رك: لغت نامه ذیل رطب چین.

بنابراین معنی بیت چنین می شود: وقتی که خسرو شکوه و جلال سلطنت رانداشت و وجود او چون خاری تلخ ( و نادلپسند) بود من به او دسترسی داشتم لیکن وقتی خرمای وجود او رطب شیرین شد، زنگی رطب چین برای چیدن آن بالای شاخ رفت. این زنگی رطب چین کسی جز «شکر اصفهانی» نیست که دل از خسرو ربود. چنانچه نظامی گوید:

جو خسرو بر سر کوی شکر شد صفاهان قصر شیرین دگر شد.

\*\*\*

در شماره ۲ و ۳ آینده سال دهم (صفحات ۱۹۶ و بعد) نیز آقای دکتر ثروتیان

تحت عنوان «خطاهای ا. ی. برتلس در تصحیح مخزن الاسرار» مطالبی نوشته‌اند که محل تأمل قرار گرفته است بدین شرح:

+ - بانوی کوه - بازوی کوه

هرچه کهن‌تر بترند این گروه هیچ نه جز بانگ چو بانوی کوه و به‌جای «بانوی کوه» «بازوی کوه» را صحیح دانسته و ضبط بانوی کوه را ناشی از ناشناختگی ترکیب «بازوی کوه» برای حاشیه نویس ایرانی (مرحوم وحید) و مصحح باکو (ا. ی. برتلس) شناخته‌اند. آیا همین استدلال را برای کسی که «بازوی کوه» را ترجیح می‌دهد نمی‌توان کرد. به عبارت دیگر نمی‌توان گفت «بانوی کوه» بدجهت غرابت ترکیب تبدیل به «بازوی کوه» شده است؟

مرحوم دهخدا در لغت‌نامه آورده است: «بانوی کوه، صدا، صدائی که از آواز در کوه پیچد و برگردد. در افسانه‌های قدیم این صدا را نسبت به بانویی می‌دادند که در کوه پنهان شده است و تمام کوه‌ها بانو داشته است» شاهد معنی هم همین بیت نظامی است. به نظر نمی‌رسد مرحوم دهخدا از وجود چنین افسانه‌هایی بی‌مأخذ سخن گفته باشد. شاید نوشته آقای دکتر مهرداد بهار در اساطیر ایران ذیل عنوان «طبیعت در اساطیر ایران» صفحات سی و سوم و سی و چهارم مقدمه راهگشا باشد.

+ - شیران چرند - شیرا بخرند.

پیر سگانی که چو شیران چرند گرگ صفت ناف غزالان درند

که «شیرا بخرند» را صحیح دانسته‌اند. جا داشت از ضبط مرحوم وحید نیز که به همین صورت «شیرا بخرند» می‌باشد یاد شود.

+ - سوزن افعی - سوسن افعی:

سرمه بیننده چو نرگس نماش سوزن افعی چو زمرد گیاش

آقای دکتر ثروتیان بیت را بدین صورت صحیح می‌دانند:

سرمه بیننده چو نرگس نماش سوسن افعی چو زمرد گیاش

که این صورت اخیر با ضبط مرحوم وحید نیز سازگار است. و اما در معنی بیت چنین نوشته‌اند: «می‌گوید: نرگس نمای آن باغ و هر آن گل و گیاهی که به رنگ و بوی گل نرگس در آن باغ بودند سرمه و روشنی بخش چشم بیننده بود و سوسن خوشبوی آن باغ، همانند زمرد گیاه و شاهده آن مست و بیهوش کننده بود». ذیل صفحه به شماره پانز سال ۵۱ مجله دانشکده ادبیات تبریز نیز ارجاع داده‌اند. با تأمل در آن مقاله و نوشته حاضر و بالاخص با توجه به این که در مقاله مجله دانشکده تبریز فک اجزاء زمرد گیاه را قابل تطبیق با معنی بیت ندانسته‌اند، چنین به نظر می‌رسد که نرگس را با نما به صورت ترکیبی «نرگس نما» که مورد نظر ایشان است نمی‌توان خواند. زیرا اگر بدین صورت خوانده شود با عنایت به معنی «چو» که از ادات تشبیه است معنی مصرع چنین می‌شود: سرمه بیننده (چشم) مانند نرگس نمای باغ بود که معنی درستی از آن حاصل نمی‌شود لیکن اگر بدین صورت خوانده شود: سرمه بیننده، چو نرگس، نماش. یعنی نمای آن باغ مانند نرگس (که نوشته‌اند با توجه به ارتباط سرمه و نرگس با

معالجات چشم در طب قدیم مناسب آمده) سرمه چشم است. (نما: صورت ظاهر و آنچه در معرض دید و برابر چشم است. لغت نامه ذیل همین واژه).

و در خصوص مصرع دوم نیز به نظر می رسد «زمردگیا» بافک اجزا خوانده شود درست باشد. زیرا صحیح است که «زمردگیا» به معنی شاهدانه است و درست است که معنی «سوسن خوشبوی آن باغ مانند زمردگیا و بنگ مست کننده و هوشربا بود» ناموجه نیست، لیکن چنانچه پذیرفته شود که مصرع اول به صورتی که عنوان شد قرائت و معنی شود رعایت موازنه — که در شعر نظامی نقش چشمگیری دارد — فک اجزاء «زمردگیا» و خواندن آن را به صورت «سوسن افعی، چو زمرد، گیاش» ایجاب می کند و در این صورت معنی این مصرع چنین است: «گیای آن باغ مانند زمرد — که به عقیده قدما افعی را کور می کند — سوسن افعی است. یعنی دافع افعی است. (نافع بودن برگ سوسن را در جهت گزیدن هوام، ایشان از تحفه حکیم مؤمن نقل کرده اند). تناسب معنی دیگر افعی (بوی های خوش) باگیا و نرگس و رعایت موازنه و مراعات نظیر و صنایع دیگر در بیت درخور توجه است. سخن از رطب رفت. بهیبتی دیگر از نظامی خامه را — به قول صائب — رطب اللسان سازیم.

سرخ گلی غنچه مثلالم هنوز      منظر باد شمالم هنوز

امید که همت آقای دکتر ثروتیان دم صحیحی باشد که این غنچه فرو بسته (سخن نظامی) را بگشاید.

مسیح بهرامیان

—۲—

در مجله آینده — که پاینده باد آن — (به شماره ۱-۳، فروردین — خرداد ۱۳۶۴)

درباره این شعر حکیم نظامی که:

به خار تلخ شیرین بود گستاخ      چو شیرین شد رطب زنگیست برشاخ  
محقق محترم آقای بهروز ثروتیان شرحی نوشته بودند بدین قرار:

«ضمن تعلیقه نویسی برای متن مصحح مثنوی خسرو شیرین بهیبتی رسیدم که در حاشیه آن به تاریخ ۲۱/۱۲/۴۹ نوشته ام: پس از یک ماه تحقیق معلوم نشد:

به خار تلخ شیرین . . . . .  
گوینده سخن در محور عمودی منظومه، شیرین است که خطاب به شاپور، ضمن گه از خسرو می گوید:

بدان دولت رسان از من پیامی	اگر وقتی کنی بر شه سلامی
کجا آن صحبت شیرین تر از شهد	که شیرین گوید ای بدمهر بدعهد
خریدار کس دیگر نگردی	مرا ظن بود کز من برنگردی

به خار تلخ . . . . .  
 مزن شمیر بر شیرین مظلوم ترا آن بس که بردی نیزه در روم  
 چگونگی شیرین شدن «خار تلخ» و ترکیب «رطب زنگیست برشاخ» برابر هفت  
 نسخه متقدم و معتبر و اساس نامفهوم بود، و کاملاً واضح می نمود که چرا نسخ متأخر  
 «رطب زنگیست» را به «رطب خار است» بدل کرده اند، و مسلماً معنی بیت برای آنان  
 نیز چون نگارنده معلوم نبوده ....»

بعد نوشته اند که مقاله آقای احمد سابیانی را درباره مراحل رشد میوه نخل خوانده،  
 بدین طریق که: میوه نخل از «خارک» که تلخ و نارس است تا به «رطب» می رسد که  
 تر و تازه و نوبر خرماس است. و نظامی که از این موضوع آگهی داشته، «خار تلخ» را  
 به معنی «خارک تلخ» به کار برده و به تغییر رنگ و طعم آن دقیقاً توجه کرده است  
 و گفته:

«به خار تلخ شیرین بود گستاخ چو شیرین شد رطب زنگیست برشاخ  
 زنگیست نه زنگیست. و «رطب رنگ» : رطب مانند.

رطب رنگی است بر شاخ: همانند رطب با همه شیرینی و رنگ خوش بر شاخ دور  
 از دسترس است.

وقتی که خسرو چون خرمای نارس بود، و به خار غمها گرفتار گشته از ایران  
 به ارمنستان گریخته بود من (شیرین) به او دسترس داشتم، و لیکن حالا که به سلطنت  
 رسیده، و آن خرمای نارس، رسیده و شیرین شده همانند رطب بر بالای شاخ است و  
 دست من به او نمی رسد».

این بوده خلاصه ای از مقاله آقای بهروز ثروتیان، شارح محترم، حال سخن ما:  
 تمام مطالبی که ایشان درباره شعر نظامی نوشته اند خوب و درست است، مگر  
 «رطب زنگیست» که اشکال به قوت خود باقی است.

به عقیده این بنده، «رنگ» که در نسخه های چاپ شوروی (۳۶۶) آمده،  
 نه چاپ وحید (ص ۲۱۱)، به معنی مشهور آن است که همان درای و زنگوله می باشد که  
 کاروانیان برگردن شتر می بندند، نه «رنگ». بنابر این معنی شعر چنین می شود:  
 آن وقتی که خسرو چون خار تلخ و نارس بود، من یار صمیم و نزدیک وی بودم،  
 ولی حالا که چون رطب تر و تازه و شیرین شده شبیه به زنگی است که بر بالای شاخ  
 درخت باشد که با اندک حرکت نسیم به صدا درمی آید و در فضا طنین می افکند، در نتیجه  
 عشاق فراوانی می فهمند و به سوی او سرازیر می شوند و از این رو «شیرین» به دست  
 فراموشی سپرده شده، و از نظر افتاده است.

مضمون این بیت شبیه این گفته سعدی است که:

هر کجا چشمه ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند

اما در مجله آینده شماره ۴-۵ سال یازدهم نویسنده محترم آقای دکتر بهروز

ثروتیان بحثی را مطرح کرده اند که مربوط می شود به این بیت نظامی:

سرمهٔ بیننده چو نرگس نماش سوسن افعی چو زمرد گیاش  
و نیز مربوط است به نظریه‌ای که استاد محترم دکتر زریاب در این باره اظهار کرده‌اند. و آقای دکتر ثروتیان برای اثبات عقیده خود که خیلی با طول و تفصیل بیان کرده، و مطلب را از دست خواننده خارج می‌سازد - به ابیات دیگری از نظامی برای شاهد متوسل شده‌اند که در آن میان این یک بیت:

نیفهٔ روبه چو پلنگی بزیر نافه آهو شده زنجیر شیر

نظر مرا بیشتر به خود جلب کرد، و سبب شد که این مختصر یادداشت را بنویسم. ایشان در ضمن نوشته‌اند که در سال‌های نخست که در ابیات مخزن الاسرار تحقیق می‌کرده‌اند، به بیستی مشکل برخورد کرده که:

آن خور و آن پوش چو شیر و پلنگ کآوری آن را همه ساله به چنگ

ایشان با کوشش و سرسختی زیاد در پی یافتن معنی آن بوده و به هر کس و به هر کتاب که در علم خواص و عجایب و غرایب بوده متوسل می‌شده است. تا آن که گم شده خود را در آندراج در ذیل کلمهٔ «بید» پیدا کرده که مراد از آن گیاهی است و از برگ آن پلنگ و امثال آن می‌بافند. و شعر را هم چنین معنی کرده‌اند:

«حکیم می‌گوید: چیزی بخور و چیزی ببوش که همیشه و همه وقت بتوانی آن را به دست آوری نظیر شیر بز و گاو و گوسفند، و جامه و گستردنی گیاه بافت یا بید بافت.»

بعد از این ایشان به شاهی دیگر - به مناسبتی که موجود است - پرداخته که بیت مورد بحث ما می‌باشد، و پس از شرح و تفصیل زیاد این‌طور بیان کرده‌اند: «مراد از پلنگی کم بهاترین گستردنی گیاهی، نظیر حصیر است و حتی پلنگینه و پوست زبر و خشن پلنگ نیست زیرا معنی بیت همان را می‌خواهد، نه این را که گرانتر و دیر یابتر از پوست روباه است. غرض از شیر، شیر پستان است که هنگام دوشیدن پستان قطرات شیر به صورت به هم پیوسته و زنجیر وار به بیرون می‌ریزد، و زیباترین کاربرد، و در واقع کشف در این بیت، ترکیب زنجیر است و می‌گوید (نظامی): در آن مجلس انس و خلوت عارفانه آن چنان فراخی و فراوانی حکم فرما بود که پوست نرم و سفید روباه چون حصیری کم بها به زیر پا انداخته شده بود و...» و بعد از چند سطر شرح، گوید: «... و در آن مجلس مشک نیز چون قطره های زنجیروار شیر پستان افشاند می‌شد و قدری نداشت، چون همه فراخی روزی و فراوانی نعمت بود.» البته به جز ایشان، مرحوم وحید دستگردی و شارحان دیگر هم این بیت را معنی کرده که ما برای روشن شدن مطلب به خلاصه‌ای از بعضی از آن شرح‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- وحید ص ۶۲: «... معشوق چون پلنگی که صید روباه کرده باشد، نیفهٔ روباه به زیر انداخته، و چون شیر از نافهٔ گیسوی خود زنجیر به گردن داشت.»

۲- شرح ظهور الاسرار نسخهٔ عکسی ورق ۶۱: «نیفه با پوستین روباه است و آن نیک نرم می‌باشد و در این بیت دوتقریر است: یکی آن که اگر چه بساط مجلس از نرمی نیفهٔ روباه بود، اما از بی‌قراری انتظار وصال همچو پلنگی می‌نمود...» چون این شرح

هم مفید فائده‌ای نبود از ذکر بقیه مطالب آن صرف نظر کردم.

در این جا باید عرض کنم که عقیده حقیر کاملاً با نظر فاضل محترم آقای دکتر ثروتان متفاوت است. ایشان - چنان که پیداست - معنی بیت را هر قدر هم که ساده و روشن باشد نمی‌پسندند، و در پی یافتن معانی کلماتی کم استعمال تر که احیاناً در برهان قاطع، یا آندراج و یا شرح ترکی برهان و مانند آن آمده، می‌روند. به نظر بنده این بیت آن قدر پیچیده و مبهم نیست، و از این‌ها گذشته باید دید که نظامی چه می‌خواهد و در چه مقامی سخن می‌گوید. اگر بخواهیم آن بیت را چنان که دکتر ثروتیان می‌فرماید معنی کنیم، پس باید بقیه ابیات را هم به همین طریق، با توصیف‌های دور و دراز و شاهد آوردن از فرهنگ‌های هندی و یا شعر شاعران ناشناخته منتخب در آندراج و مانند آن، شرح دهیم و معنی کنیم.

اکنون این بنده، پیش از معنی کردن بیت، به یکی دو مطلب دیگر اشاره می‌کنم، سپس به آن امر می‌پردازم. نخست باید بگوئیم که در این بیت و ابیات دیگر نظامی خاصه در اینجا که مجلس خلوت و انس با یاران همدل می‌باشد، اقتضا می‌کند که آن شب را که با شب‌های دیگر فرق دارد به شیوه‌ای که همراه با تعبیرات و تشبیهات، و به کاربردن صنعت‌های مختلف باشد وصف کند، اکنون دوبیت دیگر را پس از آن ملاحظه کنید:

شمع چو ساقی قدح می به دست      طشت می آلوده و پروانه مست  
خواب چو پروانه پیر انداخته      شمع به شکرانه سر انداخته

که در این ابیات و ابیات دیگر صنعت اغراق به کار رفته. ضمناً آن بیت مورد بحث در دو چاپ سنگی به این صورت است: «نیفه روباه پلنگی تبریز». در هر حال معنی شعر مشکل نیست، و یکی دو واژه هست - بجز نافه و نیفه - که باید معنی شود، مثلاً:

چو: در اینجا «بدینسان که» یا «وقتی که» معنی می‌دهد و ادات تشبیه نیست.  
بزیر: یعنی بزیر آوردن، رام کردن و مغلوب کردن است نه به معنی تحت. حال

با توجه به صنعت اغراق معنی چنین می‌شود:  
پوست روباه (که بسیار نرم است) به قدری فراوان در آن محفل فرش شده بود که پلنگ خشمگین را رام می‌کرد که بیاید بر روی آن بخوابد. و نافه آهو آن چنان خوشبو و معطر بود که شیر ژبان را به زنجیر می‌کشید، و اسیر خود می‌کرد.  
مراد این است که نرمی فرش‌ها و عطر مجلس آن چنان بود که حتی شیر و پلنگ را تسلیم آهو و روباه - که معمولاً صید آن‌هاست - می‌کرد، تا چه رسد به مردم دیگر.

دکتر عزیز الله جوینی

در صفحه ۶۴ مجله آینده شماره‌های ۵-۴ تیر و مرداد ۶۴ سال یازدهم آقای دکتر بهروز ثروتیان شرحی تحت عنوان ایهام غریب در منطق آشنای شعر نظامی گنجه‌ای نوشته‌اند و به اظهار نظر آقای دکتر عباس زریاب خوئی پاسخ داده‌اند و درباره

این بیت نظامی (سرمه بیننده چو نرگس نماش - سوسن افعی چو زمرد گیاش) مجادله کرده‌اند که قضاوت میان این دو نظر آسان نیست. اما در مورد بیت دیگر نظامی، زمرد و گیه سبز هر دو يك رنگ است وليك از آن به‌نگین دان کنند از این بجوال که در کتابهای فارسی وزارتني قدیم بیت فوق به‌این صورت نوشته شده: زمرد و علف سبز هر دو يکرنگند - از آن کنند به‌نگین و از این کنند بجوال، آقای دکتر زریاب گیه را مخفف گیاه دانسته‌اند و آقای دکتر ثروتیان گیه را کیه به‌معنی نوعی صمغ میدانند و در گیاه سبز، سبز راحشو قبیح دانسته و گفته‌اند گیاه قرمز و سفید نداریم و گیاه را در جوال نمیکنند. در مورد رنگ گیاهان، گیاهانی می‌شناسیم با برگهای رنگارنگ (گیاهان تریبيني) و اینکه نوشته‌اند گیاه را در جوال نمیکنند شاید ایشان ندیده باشند. در شهرستان بم شامگاهان که کشاورزان از کشتزاران به‌خانه‌ها روان بودند گاوی پیلتن دیدم که ریسمانی خشن بافته از الیاف خرما به‌عنوان افسار از بینی آن گذرانده و جوالی پر از علف بر پشت آن نهاده و سه کشاورز و هفت کودک پسر و دختر روی آن جوال سوار شده بودند (توضیح آنکه این نوع جوال را که به‌شکل مفرش بزرگی است در کرمان رگ بضم راء میگویند پر از علف میکنند و طناب‌های سر آن را می‌بندند و بر پشت چارپا میگذارند و برای تعلیف به‌خانه‌ها می‌آورند) تا اینجا کمکی بود به‌اظه‌ار نظر آقای دکتر زریاب.

\*\*\*

در مورد بیت دیگر نظامی:

اگر صد خواب بوسف داری از بر . همانی تو همان عیسی پس خر  
 آقای دکتر ثروتیان دقت زیادی برای درک معانی و ابهامات آبیات نظامی مبذول داشته و زحمات فراوان متحمل شده‌اند که در خور تقدیر است، در قرآن مجید خوانده‌ایم که الشعراء کل وادیهمون ولی از ادبا، در اینمورد ذکرى نشده. نویسنده محترم در مورد بیت فوق راه مستقیم و کوتاه را گم کرده و براههای پر پیچ و خم رفته و در وادی تحقیق سرگردان شده و به‌نتیجه مطلوب نرسیده و تصور کرده‌اند که شخص عیسی (ع) دنبال خر بوده و برای رفع این بی‌احترامی عیساء و عیسی را که به‌معنی شتر و شتران است بدنبال خر روان کرده و شرحی مبسوط در این باره نوشته‌اند و ابهامات نظامی را آزارگر خوانده که بهتر بود طبع آزما میخواندند.

معنای بیت ساده است، شیرین به‌خسرو میگوید، اگر صد خواب بوسف یا صد احسن‌القصص حفظ داشته باشی و از بر بخوانی و عشق و ایمان حقیقی در تو نباشد همانی که هستی مثل خر حضرت عیسی که اگر آنرا به‌مکه ببرند و باز آورند باز هم همان خر است، نظامی برای ضرورت شعری اضافه را مقلوب مضاف الیه را مقدم و مضاف را مؤخر کرده و فرموده عیسی پس خر یعنی مضاف‌الیه را به‌جای خود بر گردانید میشود خر عیسی: به‌تعبیر دیگر.

خر عیسی گرش به مکه برند      چو بیاید هنوز خر باشد

محمد کاظم آقابخی